



ایران شناسی در جهان ایرانی

از ملی گرایی تا جهانی اندیشی



مریم رفیعی آتانی

← فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا →

- سرشناسه : رفیعی آتانی، مریم، ۱۳۶۷-
عنوان و نام پدیدآور : ایران‌شناسی در جهان ایرانی / مریم رفیعی آتانی؛ ویراستار علیرضا الهدادی.
مشخصات نشر : تهران: بنیاد ایران‌شناسی، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری : ۲۶۴ص.
شابک : 978-964-8776-49-2
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه
موضوع : ایران‌شناسی

Iran -- Study and teaching

فرهنگ ایرانی

Culture, Iranian*

- شناسه افزوده : بنیاد ایران‌شناسی
رده‌بندی کنگره : DSR64
رده‌بندی دیوئی : ۹۵۵/۰۰۷۲
شماره کتابشناسی ملی : ۹۶۰۵۵۴۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

عنوان: ایران‌شناسی در جهان ایرانی: از ملی‌گرایی تا جهانی‌اندیشی

نویسنده: مریم رفیعی آتانی

ویراستار: علیرضا الهدادی

صفحه‌آرا: معصومه پورحجازی

طراح جلد: طاهره حسینی شکیب

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۷۶-۴۹-۲

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

ناشر: بنیاد ایران‌شناسی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه واژه‌پرداز اندیشه

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به بنیاد ایران‌شناسی است.

نشانی: تهران، خیابان شیخ‌بهایی جنوبی، خیابان ایران‌شناسی، بنیاد ایران‌شناسی

۷	سخن ناشر.....
۹	پیشگفتار.....
۱۳	مقدمه.....
۱۴	روش پژوهش.....
۱۵	دیرینه‌شناسی دانش ایران‌شناسی.....
۲۷	پیشینه مطالعه تاریخ دانش ایران‌شناسی.....
۳۵	۱) پرسش از خود: ایرانی کیست؟ ایران چیست؟.....
۴۰	درآمدی بر شکل‌گیری اندیشه «خود».....
۴۴	خودشناسی ملی مقدمه‌ای بر ایران‌شناسی تاریخی.....
۴۹	ایران‌شناسی تاریخی و هویت فرهنگی.....
۵۱	بازتفسیر تاریخ بر مبنای چارچوب معرفت‌شناختی حاکم بر دانش در جهان.....
۵۴	سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و زبان فارسی در جهان ایرانی.....
۵۷	جمع‌بندی.....
۵۹	۲) فرهنگ ملی در برابر فرهنگ ایرانی.....
۶۲	جهان ایرانی و مرزهای ایران‌شناسی.....
۶۳	۱. مهاجرت از جهان ایرانی به جهان شوراها.....
۷۲	۲. محدود کردن زبان فارسی به ملیت ایرانی.....
۸۰	سیطره تاریخ بر هویت فرهنگی.....
۸۶	جمع‌بندی.....

۸۹.....	فرهنگ ایرانی و ایدئولوژی‌های جهانی
۹۳.....	مارکسیسم در جهان ایرانی
۱۰۱.....	۱. شرق‌شناسی شرقی در سازمان‌های مارکسیستی
۱۰۵.....	۲. هویت‌سازی شرقی برای مؤسسات شرق‌شناسی
۱۱۰.....	۳. میراث مادی و شفاهی در خدمت ملی‌گرایی شوروی
۱۱۹.....	۴. دستاوردهای شرق‌شناسی شوراهای جهان ایرانی
۱۴۹.....	تعامل و تقابل در گستره بین‌الادّهانی جهان ایرانی
۱۵۲.....	۱. ایران متولی فرهنگ ایرانی
۱۶۵.....	۲. زبان فارسی میراثی برای تعامل با همسایگان و تاریخ سیاسی در تقابل با آنان
۲۰۸.....	۳. سازمان‌دهی گفتمان ایران فرهنگی در جهان ایرانی
۲۱۳.....	۴. رسمیت بخشیدن به ایران‌شناسی ایرانی
۲۳۰.....	جمع‌بندی
۲۳۳.....	۴) دانش ایران‌شناسی و فرهنگ و هویت در جهان ایرانی
۲۳۹.....	ایران‌شناسی و مرزهای آن
۲۴۱.....	ایران‌شناسی در ایران و رابطه آن با تاریخ، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی
۲۴۹.....	منابع
۲۵۱.....	منابع فارسی و عربی

«اسلام و آداب و فرهنگ اسلامی، جزء فرهنگ ملی ماست. «ملی»، مقابل «اسلامی» نیست؛ عین همان اسلامی است.» ... «هویت ایرانی در تاریخ چیز عجیبی است؛ همه کسانی که به ایران تهاجم کردند، بعد از مدتی زبانشان، آدابشان، فرهنگشان به یک نحو در ایران حل شد. تنها چیزی که مستثنی است، اسلام است که به ایران آمد، در ایران غرق نشد، ماند. ایرانی، اسلام را از بن دندان قبول کرد. در کشورهای مورد تهاجم عرب‌های مسلمان - مصر، فلسطین و شامات - زبان عوض شد؛ اما ایران، زبانش عوض نشد و فارسی باقی ماند؛ این خصوصیتی است که متعلق به کشور ما است.» ... «شکلی که خودساخته است، دارای هویت است؛ هویت ایرانی - اسلامی محکم و عمیقی دارد، دل‌باخته و فریفته این و آن و بازمانده‌های تمدن منسوخ‌شده شرق و غرب نیست؛ نسلی است دانا، دانشمند، کارآمد، ما را آشنا با سبک زندگی اسلامی و سنت‌های ایرانی؛ یک چنین نسلی لازم است تا بتواند آن تمدن نوین اسلامی را بسازد.» (بیانات مقام معظم رهبری، ۲۰۱۸، ۱۳۸۷، ۸، ۲۰؛ ۱۳۹۴، ۲۱، ۱۴۰۱).

بنیاد ایران‌شناسی با بهره‌گیری از مساعدت استادان و محققان ایران‌پژوه در مناطق گوناگون کشور و نیز در جهان، مترصد تحقیق برای تقویت هویت ملی ایرانیان در مسیر تحقق تمدن نوین اسلامی، از طریق زمینه‌سازی برای انجام مطالعات و تحقیقات درخصوص مسائل تاریخی، تمدنی، فرهنگی، هنری و دینی کشور ایران است.

شناختن و شناساندن موارث ایرانی در جای‌جای ایران، از طریق پژوهش‌های چندوجهی ایران‌شناسانه در زمره مأموریت‌های این بنیاد است تا بتوان با رجعتی درونی به خود، ایران و ایرانی را، نه از منظری غیربومی و مستشرقانه، بلکه با نگاهی درونی و خودباورانه «شناخت» و «شناساند». بنیاد ایران‌شناسی در جایگاه مؤسسه‌ای پژوهشی، آموزشی و فرهنگی، با نظر داشت اهدافی در اسانامه خود، دیدگاه‌های مقام معظم رهبری، بیانیة گام دوم انقلاب اسلامی، سیاست‌های کلی برنامه هفتم توسعه، الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی و دیگر اسناد بالادستی کشور، اینک در مسیری گام نهاده که شناختن و شناساندن فرهنگ و تمدن ایران‌زمین در ادوار مختلف تاریخ پرافتخار آن، به‌ویژه دستاوردهای انقلاب شکوهمند اسلامی به ایرانیان و غیرایرانیان، از جمله اهداف و مأموریت‌های پژوهشی اصلی آن است. همچنین همگامی پژوهشی در مسیر ایجاد تمدن نوین

ایران اسلامی، از طریق تعمیق شناخت از «هویت ملی و دینی ایرانیان» و «ادوار شکوفایی فرهنگ و تمدن ایران» در برنامه پژوهشی بنیاد، هدف‌گذاری شده که از طرق گوناگون دنبال می‌شوند: طراحی و اجرای طرح‌های خرد و کلان پژوهشی، همایش‌ها و سلسله‌نشست‌های پژوهشی، انتشار نشریات تخصصی و ... در این میان، بخشی از برون‌داد فعالیت‌های پژوهشی انجام‌شده در حوزه مطالعات ایران‌شناسانه، در قالب کتاب منتشر شده و در دسترس پژوهشگران کشور قرار می‌گیرد که کتاب پیش‌رو، یکی از آنها است.

بنیاد ایران‌شناسی از همفکری و همکاری استادان و پژوهشگران علاقه‌مند به تحقیق و تتبع در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران، برای شناختن و شناساندن موارث پرافتخار این سرزمین، استقبال می‌نماید و امیدوار است با انتشار دستاوردهای پژوهشی خود و یا نشر نتایج تحقیقات پژوهشگران ایران‌دوست، به پشتوانه توفیق الهی، در ادای دین به ایران عزیز، سهمی داشته باشد.

بنیاد ایران‌شناسی

www.ketab.ir

پیشگفتار

در پژوهش پیش‌رو به این موضوع پرداخته شده است که ایران‌شناسی در ایران و جهان ایرانی چه جایگاهی دارد؟ آیا ایران‌شناسی در جهان ایرانی در بستر تاریخی همین جوامع شکل گرفته یا مشابه بعضی از علوم انسانی و اجتماعی از غرب وارد محیط آکادمیک ایران شده است.

با این حال یافتن ریشه‌های ایران‌شناسی و شناخت ماهیت آن برای ایرانیان از اهمیت بیشتری نسبت به سایر علوم برخوردار است چرا که این دانش مستقیماً داعیه شناخت ایران را دارد و مفهوم ایران برای ایرانی با هویت او گره خورده است. برای ایرانی اولین سوال این است که آنچه امروز در منظومه ایران‌شناسی به‌عنوان ایران و ایرانی تعریف می‌شود آن چیزی است که خود او درباره خویش دریافته و یا رهیافت دیگران از هویت اوست؟

علاقه نگارنده به ایران‌شناسی به بیش از یک دهه پیش باز می‌گردد، سال ۱۳۸۹، زمانی که در رشته کارشناسی‌ارشد باستان‌شناسی، گرایش پیش از تاریخ، در حال تحصیل بودم. پس از یک ترم به این نتیجه رسیدم که هر آنچه باید از باستان‌شناسی آموخته‌ام. باستان‌شناسی یک روش بود؛ نه یک هدف و برای من هدف شناخت ایران بود. اولین بار در دفترچه آزمون کارشناسی‌ارشد با رشته‌ای به نام ایران‌شناسی آشنا شدم و شباهت آن در نام با باستان‌شناسی و تکیه‌اش بر ایران، من را تشویق کرد تا در این رشته به تحصیل مشغول شوم.

در تمام طول دوره کارشناسی‌ارشد، هنوز تا حد زیادی از نظر فکر و روش به باستان‌شناسی متکی بودم و از آنجایی که در دروسی چون تاریخ فرهنگ و تمدن ایران، تاریخ ایران بر اساس روایات ملی و باستان‌شناسی و بررسی متون کتیبه‌ها، مدام به منابع باستان‌شناسی ارجاع داده می‌شد؛ همچنان باستان‌شناسی به‌عنوان خاستگاه شناخت من از ایران باقی ماند. تا جایی که برای انتخاب موضوع پایان‌نامه ارشد «تاریخچه شکل‌گیری و روند تحول باستان‌شناسی در ایران» را انتخاب کردم و با راهنمایی دکتر هاید لاله آن را به سرانجام رساندم. نتیجه پژوهش آن بود که باستان‌شناسی هم‌زمان با تفکر ملی‌گرایی در ایران پا گرفت و به همین دلیل تا پیش از آن یعنی عصر ناصری و در زمان غارت آثار باستانی ایران توسط هیئت فرانسوی، کسی متعرض ایشان نمی‌شد. پس از عصر مشروطه بود که به آگاهی تاریخی به‌عنوان بخشی از هویت ملی بها داده شد و اولین موزه‌های ملی شکل گرفتند و اذهان عموم به سوی باستان‌شناسی متوجه گشت.

در جلسه دفاع پایان نامه، داور محترم، دکتر نوروز چگینی به مسئله‌ای اشاره کردند که در طول پژوهش از آن غافل مانده بودم. آنکه چطور ملی‌گرایی چارچوبی را برای باستان‌شناسی در مرزهای سیاسی ایران تعریف کرد تا پا را فراتر از آن نگذارد و ایران را در همین مرزها تعریف کند و از آن طرف در کشورهای همسایه نیز پژوهش‌های باستان‌شناسانه با همین سبک و سیاق صورت گرفتند و امروز با وجود آنکه ما ارتباط میان محوطه‌های باستانی را می‌دانیم ولی همچنان سایه ملیت بر تحلیل‌های ما افتاده است؟

این پرسش همچنان در ذهن من باقی ماند. به یاد دارم که در آن سال‌ها هر از چند گاهی اخباری از تلاش‌های دولت‌های مختلف همسایه برای ثبت یک آئین، ورزش، شخصیت فرهنگی و تاریخی به نام آن کشور منتشر می‌شد و خشم و اعتراض ایرانیان را در پی داشت که دیگران امروز و پاره‌های تنی دیروز را چه شده است که قصد دزدی از فرهنگ ایرانی را دارند؟

در طول دوره ارشد در درس‌هایی چون جهان ایرانی و ایران کنونی، مکتب‌های ایران‌شناسی و حوزه‌های ایران‌شناسی، ما آموخته بودیم که ایران‌شناسی از بطن شرق‌شناسی تولد یافته است و شرق‌شناسان ایران را یک کلیت فرهنگی و جغرافیایی می‌بینند و در این شمایل مطالعه می‌کنند. عمده تمرکز ما بر دستاوردهای غرب در زمینه ایران‌شناسی بود. اما سؤال این بود که آیا اندیشمندان، مورخان، زبان‌شناسان و ادیبان در مرزهای همسایه نیز همین باور را دارند؟ آیا آن‌ها هم همچون غربیان یک کلیت را می‌بینند یا اینکه این کلیت در ذهن آن‌ها طور دیگری بازتاب یافته است؟ آیا تمام این بخش‌های جدا شده از ایران احساس می‌کنند که با سیاست‌های استعماری چهار قرن اخیر در جهان از بدنه اصلی جدا شده‌اند یا اینکه هویت خود را از روز اول مستقل می‌پندارند؟

این سؤال‌ها آنقدر پررنگ شدند که مرا به سوی موضوع رساله‌ام یعنی «تقش ایران‌شناسی ایرانی بر هویت فرهنگی در جهان ایرانی» سوق داد. در روند پژوهش سعی بر آن بود که از منابع موجود و در دسترس حداکثر استفاده را بنمایم ولی حجم زیاد داده‌های جمع‌آوری شده در طول ۶ سال، مرا وادار به گزینش کرد. با این حال فکر می‌کنم توانستم نگاه بی‌طرفانه خود را حفظ کنم و رنج مبارزه برای استقلال را که تمام شهروندان این جهان در دو قرن اخیر متحمل شده‌اند در نتایج خود در نظر داشته باشم.

با این حال خواننده محترم باید بداند که من یک ایرانی هستم و به ایران تعلق خاطر دارم. در ذهن من ایران فراتر از مرزهای فعلی آن است و من حقیقتاً شهروندان کشورهای همسایه را خواهران و برادران خود می‌دانم و به آن‌ها عشق می‌ورزم. من در تک تک روزهایی که برای مبارزه با استعمار و استبداد گذرانده‌ایم شریک هستم چرا که پدران و مادران ما در کنار یکدیگر این روزها را سپری کرده‌اند و امروز بعد از سال‌ها پژوهش می‌دانم که هرکس به فرهنگ، زبان و تاریخ خود آگاه باشد و به آن احترام بگذارد بدون شک دست خواهران و برادرانش را در فرای مرزهای سیاسی رها نخواهد ساخت.



این کتاب در چهار فصل تنظیم شده است. اگرچه می‌توان هر فصل را به صورت جداگانه نیز مطالعه کرد ولی بهتر است برای به دست آوردن یک ذهنیت منسجم مطالب از اول تا آخر به ترتیب خوانده شود. فصل اول درباره آن بستر تاریخی است که اندیشمندان ایرانی را تشویق به بازاندیشی درباره «خویش» نمود.

در فصل دوم نشان داده‌ام که این ذهنیت، چگونه عینیت یافت و با شکل‌گیری و تثبیت مرزها هر چه بیشتر در دانش ایران‌شناسی نهادینه گشت. فصل سوم که مفصل‌ترین فصل این کتاب است؛ درباره تلاش ایران‌شناسی برای نهادینه کردن خود به‌عنوان یک دانش در جهان ایرانی و چالش‌های پیش روی آن است. در فصل آخر یا همان نتیجه‌گیری، تاریخ و زبان را به‌عنوان دو مؤلفه اصلی در هویت و فرهنگ پیگیری نموده‌ام و به این سؤال پاسخ دادم که چگونه این دو مؤلفه در ایران‌شناسی و بازنمایی آن‌ها در ذهن دو جریان گفتمانی را در ایران‌شناسی پدید آورده است که همچنان تا امروز باقی مانده‌اند و مشروعیت خود را حفظ کرده‌اند.

در اینجا لازم می‌دانم از استاد راهنمای خود دکتر ناصر تکمیل همایون تشکر نمایم. درست زمانی که حتی خودم توانایی بیان آنچه در ذهنم می‌گذشت را نداشتم ایشان به خاطر تخصص خود در جامعه‌شناسی تاریخی کمک شایانی در انتظام فکری من داشتند. از ایشان به خاطر اعتمادشان سپاسگزارم. به خاطر اعتماد به نفسی که به من دادند و در تمام این سال‌ها با وجود بیماری خودشان و فراگیری کرونا همواره پذیرای ذهن و کلام آشنه من بودند.

همچنین از دکتر زهره زرناس به‌خاطر همراهی ایشان متشکرم. اگر سخت‌گیری ایشان در مراحل اولیه کار نبود، این پژوهش قوام نمی‌یافت. فرصت استفاده از اطلاعات ایشان در دوره ارشد و در طول نگارش رساله در شکل دادن به پایه‌های فکری من تأثیر مثبتی داشت. از دکتر پوران طاحونی که بسیار فراتر از یک مشاور در رساله‌ام حضور داشتند ممنونم. تمامی فصل‌ها را با دقت می‌خواندند و نظرات خود را برای نتیجه بهتر ارائه می‌کردند. گاهی یک متن را بارها برایشان می‌فرستادم و ایشان صبورانه اصلاح و در صورت نیاز منابع جدیدی را معرفی می‌کردند.

برای به ثمر رسیدن این پژوهش بیش از هر کس مدیون خانواده‌ام هستم. مادرم به خاطر تمام حمایت‌های عاطفی و معنوی و پدرم که پیش از همه خواننده مطالب من بود و با دقت آن‌ها را اصلاح می‌کرد. همسرم که در تمام این سال‌ها بدون هیچ چشم‌داشتی من را همراهی و حمایت کرد و خواهرم که در انتخاب روش پژوهش و فهم آن یاری‌ام کرد.

مریم رفیعی آتانی



زمانی که برای اولین بار کسروی (۱۳۰۷) در کتاب *شهریاران گمنام* لفظ ایران‌شناسی را به کار برد، کمتر کسی فکر می‌کرد که این کلمه مرکز منظومه‌ای از دانش‌های مرتبط با ایران^۲ شود و پس از چند دهه انباشت آثار ایجاد شده به جایی برسد که کتابخانه‌ها و مراکز متعدّد خصوصی و دولتی برای نظام‌مندسازی و سامان‌دهی این دانش ایجاد شوند. ایران‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای از شرق‌شناسی در «غرب» متولد شد؛ ولی خیلی زود ایرانیان نیز از آن استقبال کردند. توجه ایرانیان به ایران‌شناسی از منظر خودشناسی و هویت‌یابی بود. هویتی که گاهی با دولت، گاهی با ملت و بیش از هر چیز با فرهنگ پیوند داشت.

ایران‌شناسی برای ایرانیان دو دستاورد عمده داشت. اول آنکه از رهگذر ایران‌شناسی روش‌های نوین تحقیق و پژوهش به علوم انسانی و اجتماعی راه یافت؛ و دوم آنکه یک نگاه کلی به ایران شکل گرفت. عباراتی چون «روح ایرانی» یا «روح ملت ایران» که در روزنامه‌های عصر ملی‌گرایی به چشم می‌خورد حاکی از نگرش به ایران به‌صورت یک واحد فرهنگی بود. اندیشمندان ایرانی به کمک ایران‌شناسی به‌دنبال شناخت کاملی از «خود» و «فرهنگ خود» بودند. یعنی همان‌طور که یک فرد انسانی مجموعه‌ای از جسم، روح، خلیقات، تربیت و پیشینه خانوادگی و اجتماعی است، ایران نیز برای ایران‌شناس مجموعه‌ای از همه ویژگی‌ها و عناصری است که «کلی» به نام ایران را شکل می‌دهد.

اما راه برای دانش ایران‌شناسی چندان هموار نبود. ایران، پیشینه‌ای داشت و جغرافیایی که تعیین مرزهایش را دشوار می‌کرد. گاهی با سیاست گره می‌خورد و تبدیل به ایران سیاسی می‌شد، گاهی با آداب و رسوم، معماری و هنر و ایران فرهنگی نام می‌گرفت و گاهی با مذهب که آن را ایران اسلامی می‌ساخت. در هر صورت تعیین شکل واحدی برای آن تقریباً ناممکن بود. حداقل نه آن‌طور که یک انسان را می‌توان در عالم واقع به عینه دید و شناخت.

چالش دیگر پیش روی ایران‌شناسی، تولد آن از بطن ملی‌گرایی بود که مفهوم ایران را نه تنها برای سیاستمداران که برای صاحبان اندیشه در ایران و فرای مرزهای آن یا کشوری به نام ایران تطبیق می‌داد. این تصور از ایران به‌عنوان یک واحد سیاسی هم‌راستای سیاست‌های استعمارگران

بود که میل به ایجاد واحدهای کوچک داشتند. آن‌ها با رشته‌هایی چون قوم‌شناسی، گروه‌های انسانی را آنقدر محدود ساختند و اشتراکات فرهنگی‌شان را نادیده گرفتند که دیگر نشانی از هویت‌های کلان فرهنگی باقی نماند. آن‌ها اسامی ساختگی خود را در ادبیات علمی و سیاسی رواج دادند. نام‌هایی چون خاورمیانه، آسیای مرکزی، شبه قاره، آسیای شرقی و بعدتر جهان عرب، جهان ترک و حتی جهان فارس زبان. و از این رهگذر، بخش‌هایی از ایران در میان این اسامی هویت‌های جدیدی یافته بودند و گویی هیچ‌گاه فرهنگ ایرانی به آنان و آنان به فرهنگ ایرانی تعلق نداشتند.

این کتاب به شکل‌گیری دانش ایران‌شناسی می‌پردازد. از رویدادها، متن‌ها و افراد سخن به میان آمده است. ولی این تنها روایت از ایران‌شناسی نیست. وقتی از ایران در دانش ایران‌شناسی بحث می‌شود، مسئله پیش رو «هویت» است. برای ایران‌شناسان ایرانی، هویت آن چیزی است که پرسش‌ها، طرح‌ها و اهدافشان را مشخص می‌سازد. البته مشکله اصلی آنجا خود را نشان می‌دهد که «هویت» و «فرهنگ» هر دو حوزه‌ای که ایران‌شناسی هم خود را مصروف کشف آن‌ها کرده است؛ در عین ثبات بیش از هر چیز دیگری تغییر می‌کنند. از این‌روی است که در این پژوهش روش «دیرینه‌شناسی دانش» به علت ویژگی‌های آن از هر روشی برای مطالعه، جمع‌آوری و نتیجه‌گیری داده‌ها مناسب‌تر از روش‌های دیگر پژوهش تاریخی تشخیص داده شده است.

روش پژوهش

مزیت دیرینه‌شناسی دانش در این است که در روش نامبرده، اصل «اکنون نتیجه محتوم رخدادهای گذشته نیست» بلکه «یکی از نتایج ممکن» این رخدادهاست، پذیرفته شده است. پس باید از طریق تحلیل اکنون و «دنبال کردن خطوط شکنندگی و بی‌ثباتی اکنون» دریافت که «چرا و چگونه آنچه هست ممکن است دیگر نباشد» (میلز، ۱۳۹۵: ۱۳۰ - ۱۳۱). فوکو در مقدمه کتاب دیرینه‌شناسی دانش دو اصل پذیرفته شده در تاریخ را زیر سؤال می‌برد: اول آنکه یک شکل خطی در تاریخ وجود دارد که تمام اتفاقات را می‌توان بر روی این خط پیوسته نمایش داد. و دوم آنکه قانون‌هایی کلی و تمامیت بخش که بتوان آن‌ها را برای توضیح و تفسیر وقایع به کار برد (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۷).

در دیرینه‌شناسی دانش به جای آنکه در شناخت یک دانش به تاریخ انباشت اطلاعات توجه شود، به گسست‌هایی که ذیل آن دانش شکل می‌گیرد، پرداخته می‌شود و برای شناخت این گسست‌ها بیش از هر چیز بر گزاره‌هایی تأکید می‌شود که معمولاً نادیده گرفته می‌شوند. بدین ترتیب در شناخت دانش ایران‌شناسی، آثار تألیفی با موضوعاتی که در ایران‌شناسی ایجاد شده‌اند، واکاوی نمی‌شوند؛ بلکه اشخاص، وقایع و گزاره‌هایی مورد توجه قرار می‌گیرند که این تفکر را شکل داده‌اند.



زمانی که صحبت از دانش می‌شود، مجموعه داده‌ها و اطلاعاتی که در طول زمان، ذیل یک عنوان انباشته شده‌اند به ذهن می‌رسد. بعضی از دانش‌ها چون تاریخ، ادبیات یا جغرافیا قدمت زیادی دارند و حتی نامگذاری آن‌ها نیز پیشینه مفصلی دارد؛ ولی برخی از دانش‌ها به قرون جدید و علی‌الخصوص عصر روشنگری در اروپا تعلق دارند مانند اسطوره‌شناسی، زبان‌شناسی، شرق‌شناسی و موضوع کتاب حاضر یعنی ایران‌شناسی. البته نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که ذهن پرسشگر انسان درباره هر مسئله‌ای به کندوکاو می‌پردازد و می‌توان برای دانش‌های گروه دوم نیز پیشینه‌ای طولانی فراهم کرد ولی این واقعیت را نیز نباید نادیده گرفت که این دانش‌ها در یکی دو قرن اخیر ساماندهی شده‌اند و حتی نامی یافته‌اند و در زمره علوم قرار گرفته‌اند. از جمله ایران‌شناسی که دانشی نو محسوب می‌شود.

با روش دیرینه‌شناسی قوانین و قواعد شکل‌گیری دانش ایران‌شناسی کشف می‌گردد. کشف این قواعد از آن رو اهمیت دارد که با آنکه امکان‌های متعددی پیش روی ایران‌شناسی وجود داشته ولی ایران‌شناسی دست به یک انتخاب مشخص زده است. دیرینه‌شناسی این امکان‌ها را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که چرا ایران‌شناسی تنها به مطالعه برخی مسائل پرداخته است. چرا از حوزه‌های خاصی پرسش کرده و برخی را وانهاده است. دیرینه‌شناسی از گفتمان‌های متعدد در یک دانش صحبت می‌کند و نشان می‌دهد که چطور انتخاب‌ها بر مبنای چارچوب معرفت‌شناختی حاکم بر علوم صورت می‌گیرند و چطور بایگانی بر آن اثر می‌گذارد. چگونه گفتمان‌ها شکل می‌گیرند، به حاشیه رانده می‌شوند، مقاومت می‌کنند و حتی باز می‌گردند.

دیرینه‌شناسی دانش ایران‌شناسی^۱

از منظر دیرینه‌شناسی نمی‌توان یک حرکت تک خطی برای تاریخ تصور و همه وقایع را به ترتیب زمان روی آن مشخص کرد. نمی‌توان برای هر دوره‌ای یک قانون کلی داد بلکه می‌توان از انتخاب‌های گوناگون صحبت کرد. «گسست»هایی که هر کدام می‌توانند نتایجی به بار آورد و در زمان‌های بعدی این انشعاب‌ها مجدداً ظهور کند.

در هر دوره یک چارچوب معرفت‌شناختی^۱ (یا صورت‌بندی دانایی) وجود دارد. چارچوبی که درجه‌ای از شباهت را میان دانش‌های هر دوره ایجاد و آن‌ها را به یک سو هدایت می‌کند. اپیستمه

^۱ استفاده از این روش به معنی به کار بردن واژه‌هایی چون ایزه، سوژه، گزاره و یا گفتمان در سراسر پژوهش نیست. بلکه راهنمایی برای جمع‌آوری گزاره‌هایی است که در زمینه ایزه‌ها توسط سوژه‌ها تولید شده‌اند. خواننده در این اثر با افراد حقیقی، اسامی و کتاب‌هایی روبروست که بایگانی ایران‌شناسی را شکل داده‌اند. این مقدمه به خواننده کمک خواهد کرد شیوه پژوهش را در انتخاب منابع و گزاره‌ها درک کند و الگوی کنار هم قرار گرفتن داده‌ها و نتیجه‌نهایی را کشف کند.

«مجموعه روابطی است که در عصری تاریخی به پراکتیس‌های گفتمانی موجد دانش‌ها، علوم و نظام‌های فکری وحدت می‌بخشند. اپیستمه نوعی از دانش نیست، بلکه به سخن ساده‌تر مجموعه روابطی است که در عصر تاریخی مشخصی میان علوم در سطح قواعد گفتمانی وجود دارد» (محمدپور، ۱۳۹۶: ۳۷). همین خاص بودن شرایط تاریخی در شکل دادن به اپیستمه است که باعث می‌شود تحول از عصری به عصر دیگر تکاملی نباشد و هر عصری چارچوب معرفت‌شناختی خاص خود را داشته باشد. با اینکه در دیرینه‌شناسی به علت محوریت انسان در علوم انسانی نوعی از «تکامل مداوم آگاهی» وجود دارد ولی گسست قواعد گفتمانی در هر دوره نشان از تغییر شکل دارد نه استمرار و تداوم (محمدپور، ۱۳۹۶: ۳۸-۴۰).

دیرینه‌شناسی گفتمان را یک وجود مستقل می‌داند که مفاهیم و موضوعاتی را در یک واحد شکل می‌دهد. این مفاهیم از زمان شکل‌گیری در یک «واحد» مانند ایران‌شناسی می‌توانند تغییر کنند و بازیابی شوند؛ اما گفتمان به آن‌ها تشخیص داده و مرزهایشان را معلوم می‌کند. برای تعریف گفتمان سه معیار لازم است:

۱- معیار شکل‌گیری یا قواعد شکل‌گیری گفتمان: تعریف قوانین مشابهی که ابژه‌های یک گفتمان را شکل می‌دهد، چرا که با وجود پراکندگی ابژه‌ها و حتی مفاهیم متناقض و انتخاب‌های ناسازگار تمام آن‌ها به یک گفتمان تعلق دارند.

۲- معیار تحول یا آستانه: شرایطی که در زمانی خاص باعث شکل‌گیری ابژه‌ها، عملکردها و انتخاب‌های یک گفتمان شده و شرایطی که به شکل‌گیری قوانین جدید در گفتمان انجامیده است. در نتیجه معلوم می‌شود که قواعد شکل‌گیری در گفتمان همیشه ثابت نیست؛ بلکه آن‌ها هم تغییر می‌کنند و نمی‌توان انسجام یک گفتمان را تنها مشروط به قواعد شکل‌گیری آن دانست. از این رهگذر حضور یک معیار سوم لازم می‌شود.

۳- معیار همبستگی: کل روابطی که یک گفتمان را تعریف و جایگاهش را در میان گفتمان‌های دیگر و نهادهای غیرگفتمانی مشخص می‌کند. که بدین صورت می‌توان استقلال گفتمان را نشان داد (فوکو^۲، ۱۹۷۲: ۲۲۶-۲۲۷).

قواعد شکل‌گیری گفتمان در چهار سطح عمل می‌کند:

ابژه: در یک گفتمان ابژه‌های متعددی حضور دارند و به دلیل فضای گفتمانی که آن‌ها را در بر گرفته است، در کنار هم قرار داده شده‌اند. ابژه‌ها در هر جامعه‌ای و هر دوره زمانی به نحوی ظهور پیدا می‌کنند. به‌عنوان مثال در ایران‌شناسی، مسئله تاریخ برای جامعه ایرانی و جامعه غربی دو



1. Episteme

2. Foucault

مسئله متفاوت است. یا آنکه تاریخ اسلام یک ابژه در ایران‌شناسی است که گاهی بخشی از هویت ملی و فرهنگی محسوب می‌شود و گاهی به‌عنوان یک بیگانه و حتی مهاجم.

همچنین هر مرجعی نمی‌تواند به تعیین و وارد کردن ابژه در گفتمان اقدام کند. پس باید دید چه مراجعی برای مشخص کردن و حدگذاری ابژه در فضای گفتمانی و غیرگفتمانی صلاحیت دارند و چه کسانی اجازه دارند موضوعات مورد مطالعه در ایران‌شناسی را مشخص کنند.

در آخر باید معلوم کرد که حوزه‌های هر ابژه در گفتمان چطور از ابژه‌های دیگر جدا می‌شود. هر گفتمانی ابژه‌های متنوعی را در بر دارد که برای مطالعه بهتر آن‌ها را دسته‌بندی می‌کند. برای نمونه در ایران‌شناسی چطور مرزهای موضوعات مختلف مشخص می‌شود. در این پژوهش تفکیک حوزه‌های زمانی و مکانی در تعیین ابژه‌ها ضروری است.

به این ترتیب شرایط تاریخی شکل‌گیری هر ابژه کشف می‌شود و این شرایط تاریخی نسبت هر ابژه را با سایر ابژه‌ها در گفتمان مشخص می‌کند. نسبت‌هایی چون شباهت، مجاورت، تفاوت و دگرگونی. به‌عنوان مثال در ایران‌شناسی چه شرایطی باعث اهمیت تاریخ ایران و بازشناسی آن برای ایران‌شناسان شد؟ پیوند تاریخ با ابژه‌های دیگری مانند معماری، هنر، مذهب و جغرافیا از چه نوع بود؟ یا تاریخ چه نقشی در گفتمان ایران‌شناسی و سایر نهادهای غیرگفتمانی قدرت داشت؟

باید توجه داشت با اینکه ابژه از قبل وجود داشته، اما ظهور آن در گفتمان معلول شرایط تاریخی منحصر به فردی است. به همین دلیل است که در هر دوره‌ای می‌توان از ابژه‌های خاصی سخن گفت. در قدم بعدی تعیین جایگاه ابژه در بیرون از گفتمان ضرورت دارد. سنت‌ها و تعاملاتی هستند که به شکل‌گیری ابژه در گفتمان منتهی می‌شوند، اما هر ابژه به محض شکل‌گیری در گفتمان، وجود مستقل خود را نیز پیدا می‌کند و با همین وجود مستقل است که می‌تواند با سایر گفتمان‌ها در ارتباط باشد و بر واقعیت‌های بیرونی اثر بگذارد. برای مثال وقتی زبان فارسی به‌عنوان ابژه‌ای در ایران‌شناسی مطالعه می‌شود، در بیرون از فضای گفتمان ایران‌شناسی نیز تعاملاتی با گفتمان‌های نژادپرستی یا سیاست ملی‌گرایی دارد.

روابط میان ابژه‌ها در سه سطح قابل واکاوی است:

- ۱- سطح اولیه و واقعی: در این سطح روابط ابژه با نهادهای غیرگفتمانی و بیرونی مد نظر است. مانند رابطه تاریخ با قدرت سیاسی در جامعه.
- ۲- در سطح دوم یا روابط ثانویه و بازتابی، که ظهور ابژه با مراجع حدگذاری در گفتمان معلوم می‌شود. همچون ظهور تاریخ و مشخص کردن حدود آن به‌عنوان تاریخ ایران در ایران‌شناسی.

۳- سطح سوم روابطی است که صورت‌بندی و حدود یک ابژه را در خود گفتمان و نسبت به سایر ابژه‌ها مشخص می‌کند. این سطح همان روابط گفتمانی است که موضوعات مختلف را در یک گفتمان با یکدیگر مفصل‌بندی و میان آن‌ها تعامل برقرار می‌کند.

با مطالعه سطوح ابژه‌ها، دو فضای بیرونی و درونی گفتمان هم مشخص می‌شود. قواعد و سنت‌های گفتمانی به هیچ یک از این دو فضا تعلق ندارند. این قواعد به یک گفتمان اجازه می‌دهند تا درباره موضوعی صحبت و آن را تحلیل کند و یا اینکه روابط میان یک گفتمان با گفتمان‌های دیگر را شکل می‌دهد. با این حال نمی‌توان آن‌ها را جزئی از فضای درونی یا بیرونی گفتمان محسوب کرد. این قواعد و سنت‌ها از چارچوب معرفت‌شناختی زمان مؤثرند (فوکو، ۱۳۹۲: ۷۰ - ۷۱).

در این پژوهش کاربست نظریه را به این صورت می‌توان توضیح داد. گفتمان ایران‌شناسی در فضای داخلی خود از ابژه‌هایی چون تاریخ، ادبیات، فرهنگ عامه، اقوام، هنر و ... بحث و آن‌ها را مطالعه می‌کند و در فضای بیرونی نیز با سایر گفتمان‌هایی مثل حقوق و ملی‌گرایی در ارتباط است. قواعدی بر این روابط حاکم‌اند که آن‌ها را تنظیم می‌نماید و این قواعد به کردارهای گفتمان ایران‌شناسی شکل می‌دهد. ابژه‌های ایران‌شناسی می‌توانند در گفتمان‌های متفاوتی وجود داشته باشند، اما این مسئله پژوهشگر را از واکاوی ابژه‌ها بی‌نیاز نمی‌کند بلکه با مطالعه سطح ابژه‌ها آن قواعدی به دست می‌آید که کردارهای گفتمان ایران‌شناسی را مشخص می‌کند.

گزاره: گزاره دو معنی دارد؛ اول تجزیه‌ناپذیرترین بخش گفتمان و دوم به‌عنوان یک کارکرد. یعنی کارکرد گزاره‌ای معلوم می‌کند آیا چیدمان نشانه‌ها در کنار یکدیگر به یک گزاره معنادار منتهی می‌شود؟ از این رو، گزاره قواعد همزیستی اجزای گفتمان را نیز مشخص می‌کند. یک گزاره مشخص‌کننده جایگاه ابژه و سوژه است. بر همین اساس «وجه گزاره‌مندی» از سه جنبه قابل مطالعه است:

۱- جایگاه سوژه. اینکه «چه کسی سخن می‌گوید؟ در مجموعه همه افراد سخنگو چه کسی مسئول کاربرد این نوع زبان است؟ چه کسی متولی آن است؟ چه کسی تکنیکی^۱ و اعتبارش را از این زبان دریافت می‌کند و در مقابل، این زبان از چه کسی اگر نه ضمانت دست کم این فرض را دریافت می‌کند که حقیقت را می‌گوید؟ افرادی که - به تنهایی - دارای حق رسمی یا سنتی، از لحاظ حقوقی تعریف شده یا خود به خود پذیرفته شده بیان چنین گفتمانی‌اند، چه منزلی دارند؟» (فوکو، ۱۳۹۲: ۷۷ - ۸۰).

۲- محلی که سوژه گفتمانش را از آنجا می‌گیرد. در واقع این جایگاه و محل، مشروعیت گفتمان و ابژه‌ها و ابزار راستی‌آزمایی را تضمین می‌کند. می‌توان در این پژوهش گزاره‌هایی از این دست را



^۱. Singularity: منحصر به فرد

این گونه تحلیل کرد؛ گزاره «از مردم قریب تنها فردوسی و نظامی و جامی و سعدی و ملامی رومی و حافظ شاعرند. قصور اینان نیز در آن است که در بعضی موارد به خاطر اظهار فضل برخلاف طبیعت و عادت گفتگو کرده‌اند» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۲۹)؛ بر اساس پژوهش‌های زبان‌شناسان اروپایی مطرح گردیده است. نویسنده (یا همان سوژه، در اینجا آخوندزاده) ادامه می‌دهد: «بعد از فتح هندوستان توسط انگلیس، حکمای اروپا^۱ بسیار کوشیدند که «فنا» - لفظی که در ادبیات عرفانی فارسی بسیار استفاده شده است - را بفهمند اما ممکن نشد [...] این اشتباهی که من به ملامی رومی اسناد می‌کنم عقیده خودم نبوده، عقیده حکمای اروپاست» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۳۶ - ۳۷). در این گزاره منبع مشروعیت سوژه برای اظهار نظر، پژوهش‌های صورت گرفته در اروپاست. سوژه با بیان این گزاره اعتبار خود را به وسیله اظهار نظر در این زمینه اعلام می‌کند.

۳- در وجه گزاره‌مندی، جایگاه سوژه نسبت به ابژه مشخص می‌شود. این مسئله برای ایران‌شناسی از آن نظر حائز اهمیت است که در مطالعات ایران‌شناسی ایرانی، سوژه و ابژه یک ذهنیت مشترک را شکل می‌دهند. در سایر علوم انسانی معمولاً این تمایز سوژه از ابژه مشخص است. به‌عنوان مثال در مردم‌شناسی زمانی که یک پژوهش میدانی صورت می‌گیرد، در یک پرسشنامه مردم‌شناسانه، سوژه، پرسشگر است. همان سوژه وقتی عادات یک گروه را مشاهده و ثبت می‌کند، سوژه نگرنده است و وقتی نتایج این پژوهش‌ها را می‌خواند، سوژه خواننده است ولی کمتر پیش می‌آید که به قضاوت خود و افکار خود بنشیند، مگر آنکه خود عضوی از جامعه مورد واکاوی باشد. دیرینه‌شناسی این امکان را در وجه‌مندی گزاره‌ای فراهم می‌آورد که «جایگاه سوژه» از «سوژه» جدا شود. در گفتمانی همچون ایران‌شناسی، یک ایرانی می‌تواند هم سوژه و هم ابژه باشد، یا آنکه سوژه می‌تواند جایگاه‌های متفاوتی را بگیرد و در نقش سوژه‌های متنوع عمل کند. بدین ترتیب، سوژه از سطوحی جدا می‌شود که در آن‌ها سخن می‌گوید. با مطالعه این سطوح می‌توان سیستمی از نسبت‌ها پیدا کرد که این سطوح را به هم پیوند داده، سیستمی که به‌دلیل خاص بودن گفتمان پدید آمده است.

در سطح گزاره‌ها روابط میان گزاره‌ها اعم از «همزیستی گزاره‌های پراکنده و ناهمگن»، «سیستم حاکم بر توزیع گزاره‌ها»، «اتکای گزاره‌ها بر یکدیگر»، «حذف گزاره‌ها به دست یکدیگر» و «بازی تعویض، آرایش و جایگزینی گزاره‌ها» معلوم می‌شود (فوکو، ۱۳۹۲: ۵۴).

پدیداری و پراکندگی گزاره‌ها: برای آنکه گزاره‌ها به یک گفتمان خاص تعلق گیرند باید وحدت داشته باشند که بتوان آن‌ها را در ذیل یک گفتمان همچون ایران‌شناسی جای داد. این

وحدت فراتر از وحدت مفاهیم است؛ چه در این صورت، مفاهیم متناقض نباید در یک گفتمان وجود داشته باشند. با این حال ما در ایران‌شناسی با مفاهیم متناقضی روبه‌رو می‌شویم. وقتی که حرف از ملت ایران در برابر افراد جهان ایرانی شود، این دو مفهوم با یکدیگر متناقض‌اند. پس اگر وحدت مفاهیم عامل جاگیری گزاره‌ها در یک گفتمان شود؛ گزاره‌های این دو مفهوم را نمی‌توان در یک گفتمان مشترک به نام ایران‌شناسی جای داد. در صورتی که این دو مفهوم جدا از مصادیق آن حتی برای ملی‌گرایان نیز در زمره ایران‌شناسی دسته‌بندی می‌شود. پس باید نتیجه گرفت که این وحدت در پدیداری و سیستم پراکندگی گزاره‌ها وجود دارد. سیستمی که نشان می‌دهد به‌طور هم‌زمان عده‌ای از گزاره‌ها حتی با مفاهیم متناقض و ناسازگار می‌توانند در یک گفتمان ظهور کنند. پدیداری گزاره‌ها در گفتمان به سه صورت انجام می‌گیرد:

۱- جانشینی: در جانشینی، گزاره‌ها، برای بیان یک مفهوم با ترتیب خاصی به‌دنبال یکدیگر می‌آیند. این ترتیب‌ها می‌تواند به شکل استنتاجی باشد یا به شکل یک حکایت در توالی زمان، مکانی را اشغال کند و یا صورت‌های دیگری چون ارتباط قانون عملی و مصادیق خاص آن، تصدیق و تکذیب در نقد یک اثر یا رفتار، شاکله‌های بلاغی و ادبی مثل توصیف و تعریف که با نظم خاصی در کنار یکدیگر ساختار یک متن را شکل می‌دهد؛ باشد.

۲- همزیستی گزاره‌ها: در این شکل ممکن است گزاره‌ها پیش‌تر در جای دیگری صورت‌بندی شده و به‌منزله یک حقیقت، پذیرفته شده و سپس به شکل یک پیش‌فرض در گفتمان تکرار شوند. به این فرآیند حوزه «حضور» می‌گویند. البته این تکرار همواره برای تأیید نیست بلکه می‌تواند صورت‌های دیگری چون نقد، تفسیر و حتی راستی‌آزمایی و تکذیب را نیز در برگیرد. این مقوله مخصوصاً در گزاره‌های ایران‌شناسی به‌کرآت دیده می‌شود. چه زمانی که به منابع دست دوم تألیف‌شده در غرب ارجاع داده می‌شود و چه زمانی که منابع دست اول تاریخی مورد استناد قرار می‌گیرد. یکی از کارهای انتقادی در این زمینه، شرق‌شناسی است که ادوارد سعید در آن به راستی‌آزمایی گزاره‌های غربی درباره شرقیان پرداخته است.

حوزه دیگر در همزیستی گزاره‌ها «ملازمت» است. گاهی گزاره‌ها در عرصه متفاوتی از ایزه‌های گفتمان شکل گرفته‌اند؛ اما به‌عنوان یک اصل عمومی، مقدمات یک استدلال و مراجع بالاتر در قضایا پذیرفته شده‌اند. گزاره «هر ملتی یک روح ملی مختص به خود دارد»، به‌عنوان یک اصل در پژوهش‌های ملی‌گرایان پذیرفته شده است.

حوزه سوم «حافظه» است یعنی گزاره‌هایی که پیوستگی‌های تاریخی میان گزاره‌ها را برقرار می‌کنند. این گزاره‌ها نه مورد مناقشه‌اند و نه پذیرفته شده‌اند بلکه یک روند تاریخی را نشان می‌دهند، مانند زمانی که از پیشینه یک واقعه صحبت می‌شود.



۳- رویه‌های دخالت: در یک گفتمان جدید، گزاره‌ها مجدداً صورت‌بندی می‌شوند و برای همین رویه‌های دخالت در هر گفتمانی منحصر به فرد است. گزاره‌هایی هستند که باید از گفتمان‌های دیگر به گفتمان وارد شوند. گزاره‌هایی هستند که پیش‌تر با یکدیگر پیوند داشته‌اند و این پیوند باید به گونه‌ای جدید شکل گیرد، یا آنکه کاربرد یک گزاره در حوزه‌ای دیگر ایجاد شود. تمام این موارد، نیاز به بازتوزیع گزاره‌ها و دخالت در شکل‌بندی و سیستم آن‌ها از سوی گفتمان دارد.

در ایران‌شناسی گزاره‌هایی از سایر دانش‌ها و گفتمان‌ها مثل ادبیات، تاریخ، جغرافیا و سیاست جهانی وام گرفته شده است. این گزاره‌ها با توجه به ابژه‌ای به نام ایران، مجدداً بازتوزیع شده و در پیوند با یکدیگر قرار می‌گیرند. حتی از آنجایی که ایران‌شناسی، شناختی عمومی در تمام جنبه‌های فرهنگی و وجودی ایران است، رویه‌های دخالت سوژه با قدرت و تأثیر بیشتری بر گزاره‌ها اعمال می‌شود. هر چند معمولاً در هر دوره‌ای شباهت‌هایی میان قواعد شکل‌گیری وجود دارد و می‌توان آن را به گفتمانی وسیع‌تر و بالاتر پیوند داد. در دوره مشروطه گفتمان‌های ایران‌شناسی، تاریخ، ادبیات و جغرافیا در قوانین توزیع گزاره‌های خود از قانون‌های خاصی مانند تداوم ملت، پیگیری تاریخ هر پدیده تا دوره باستان، ارتباط جغرافیا با مرزبندی‌های نژادی و زبانی پیروی می‌کردند که می‌توان تمام آن‌ها را در بستر گفتمان ملی‌گرایی در نظر آورد.

انتخاب درونمایه‌ها و امکان‌های استراتژیکی در گفتمان: گفتمان می‌تواند در درون خود استراتژی‌های متضاد، منافع ناسازگار و حریفان متفاوت را برانگیزد. این مفاهیم یا نقاط ناسازگار به اشکال گوناگونی ظهور می‌کنند. آن‌ها گاهی گزاره‌های هم‌ارز و هم‌سطحی هستند که به شکل «این» یا «آن» ظاهر می‌شوند و یک دوشقی را پدید می‌آورند. در پیشینه دانش ایران‌شناسی نمونه‌هایی از این دست بسیارند. می‌توان به زمانی اشاره کرد که فرهنگ ایرانی صرفاً با تعلق به دوره‌ای خاص شناخته می‌شود، مثلاً فرهنگ ایران باستان و یا فرهنگ اسلامی. این نقاط ناسازگار، زیرمجموعه‌های یک گفتمان را شکل می‌دهند به طوری که در ایران‌شناسی دو حوزه مطالعات فرهنگ ایران باستان و فرهنگ ایرانی اسلامی ایجاد شده است.

همچنین امکان تحقق یا عدم تحقق برخی انتخاب‌ها به این سطح بازمی‌گردد. نظریه‌ها، تلقی‌ها و درون‌مایه‌هایی می‌توانند در یک گفتمان وجود داشته باشند که نظام گفتمانی در سطحی بالاتر و با گستره‌ای وسیع‌تر آن‌ها را حذف می‌کند. در دانش ایران‌شناسی امکان قرار گرفتن فرهنگ ایرانی در ذیل فرهنگ ترکی وجود دارد، اما این امکان توسط گفتمان ایران‌شناسی حذف شده و فاقد اعتبار است. در واقع این قدرت گفتمان است که باعث می‌شود اقوام ساکن در شمال‌غرب ایران به‌عنوان اقوام ایرانی آذری در نظر گرفته شوند و هویت آنان ذیل یک هویت ملی ایرانی تعریف شود. اگر گفتمان غالب بنا به هر دلیلی تغییر کند، این گزاره نیز با گزاره‌های دیگر جایگزین خواهد شد.

تصمیم‌گیری برای حذف یا حضور یک امکان به دو عامل بستگی دارد: یکی نقش گفتمان نسبت به گفتمان‌های معاصر و مجاور؛ و دوم نسبت‌های حدگذاری متقابل میان چندین گفتمان که بر اساس روش‌ها و کاربردهایش متمایز می‌گردد. از طریق واکاوی امکان‌های یک گفتمان در زمان حال می‌توان مسیر آینده گفتمان را پیش‌بینی و تغییرات آن را مطالعه کرد. انتخاب درون‌مایه‌های گفتمان همچنین می‌تواند در نسبت با فرآیند تخصیص یک گفتمان به گروه معینی از افراد حتی به صورت مقررات مشخص شود. در گفتمان، حق سخن گفتن، دسترسی مجاز و بی‌واسطه به گزاره‌های صورت‌بندی‌شده پیشین و به کار گرفتن گفتمان در نهادهای غیرگفتمانی به عده خاصی تعلق دارد.

فوکو از توصیف قواعد شکل‌گیری گفتمان، هدفی جز تعیین رابطه میان آن‌ها ندارد. از نظر او این سطوح از یکدیگر مستقل نیستند. انتخاب‌های استراتژیک با نقاط افتراق در بازی مفاهیم تعیین می‌شوند. مفاهیم بر مبنای شکل‌گیری هم‌زیستی میان گزاره‌ها شکل می‌گیرند. وجوه گزاره‌پردازی بر اساس جایگاهی توصیف می‌شوند که سوزه نسبت به ابژه‌هایی که از آن‌ها سخن می‌گوید اشغال می‌کند. «بدین ترتیب یک سیستم عمودی از وابستگی‌ها وجود دارد: همه جایگاه‌های فاعل شناسا، همه انواع هم‌زیستی میان گزاره‌ها و همه استراتژی‌های گفتمانی به یک اندازه امکان‌پذیر نیستند بلکه صرفاً آن‌هایی امکان‌پذیرند که سطوح پیشین روا می‌دارند» (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۰۹). این قواعد به شکل وارونه نیز برقرار است یعنی سطوح پایین‌تر، مستقل از سطوح بالا نیستند و قواعد سطح بالاتر بر انتخاب‌های سطح پایین‌تر اثر می‌گذارد.

از نظر فوکو، گفتمان با تعیین مرز محدوده‌ای از چیزها، به تعریف نظرگاهی مشروع برای دانش و تثبیت هنجارها، ایجاد مفاهیم و نظریه‌ها می‌پردازد. در تحلیل این سه عنصر (ابژه، سوزه و گزاره) باید گفت که در وهله نخست، گفتمان با محدود کردن دید فرد، گستره وسیعی از پدیده‌ها را از توجه دور می‌کند و حتی آن‌ها را از «وجود داشتن» مستثنی می‌کند. دوم، کسی می‌تواند درباره گفتمان به تولید گزاره بپردازد که حق سخن گفتن داشته باشد و از این‌رو گفتمان با اقتدار و مشروعیت گره می‌خورد و سوم، هر اظهاری و هر عملی در گفتمان به اظهارات و اعمال دیگر منجر می‌شود (میلز، ۱۳۹۳: ۴۳).

همانطور که قواعدی برای شکل‌گیری گفتمان وجود دارد، گزاره به‌عنوان تجزیه‌ناپذیرترین بخش گفتمان، کارکردی مشابه گفتمان دارد. گزاره جایگاه سوزه و عرصه‌هایی را مشخص می‌کند که یک ابژه می‌تواند در آن پدیدار شود. گزاره امکان پدیداری و حدگذاری، معنا و ارزش درستی جمله را تعیین می‌کند. گزاره نیز همانند گفتمان در عرصه‌ای هم‌بسته با سایر گزاره‌ها قرار دارد، مانند یک استدلال منطقی که گزاره‌ها در آن در پی یکدیگر می‌آیند تا نتیجه را معلوم کنند. یا آنکه به‌عنوان یک ابژه به گفتمان‌های آینده عرضه شوند، مانند یک حقیقت علمی. گزاره‌پردازی نیز



همچون گفتمان می‌تواند با ایجاد امکان‌های متعدّد برای گزاره، آینده احتمالی آن را رقم بزند. باید توجه داشت که اگرچه گزاره امکان تکرار شدن در گفتمان‌ها و یا زمان‌های متعدّد را دارد، اما گزاره‌پردازی یک رویداد منحصر به فرد است (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۴۸-۱۵۳).

در تحلیل گزاره‌ای و قواعد شکل‌گیری گفتمان باید به اصولی پایبند بود: اول، تحلیل گزاره و تحلیل شکل‌گیری گفتمان به‌طور هم‌بسته و دارای یک نظم استنتاجی است. دوم، گزاره‌ها به یک شکل‌گیری گفتمان خاص تعلق دارند. این گزاره‌ها که در یک گفتمان خاص شکل گرفته‌اند، قابل تعویض نیستند. سوم، گفتمان یک وجود تاریخی و تابع محدودیت‌ها، دگرگونی‌ها و وجوه زمانی خاصی است. چهارم، تعریف کردار گفتمانی در ارتباط با گزاره چنین است: «کردار گفتمانی، مجموعه‌ای است از قواعد بی‌نام، تاریخی، همواره متعیّن در زمان و مکان که در دوره‌ای معیّن و برای یک حیطه معیّن اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی، زبان‌شناختی، شرایط اعمال کارکرد گزاره‌ای را تعریف کرده‌اند» (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۷۰-۱۷۱).

در نتیجه تحلیل گزاره‌ای سه ویژگی را در گزاره‌پردازی در نظر می‌گیرد:

۱. اصل «کمیابی»^۱؛ بر اساس این اصل «همه چیز هرگز گفته نمی‌شود». پس تنها باید به آن چیزهایی پرداخت که گفته شده‌اند اما چه شرایطی باعث ایجاد گزاره شده است؟ چرا این امکان برای گزاره فراهم شده است تا پدید آید؟ گزاره‌های تولیدشده کمیاب هستند و منزلت دارند و به‌همین دلیل حفظ و تکرار می‌شوند. گزاره‌ها با سه عمل «نوشتن یا ترجمه، شرح و تفسیر، و تکثیر درونی معنا» دوتا می‌شوند. پس گزاره‌ها مجدداً گردآوری شده و معانی ساکن در آن‌ها بیشتر می‌گردند (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۷۴-۱۷۶).

اصل کمیابی را مخصوصاً می‌توان در مسائلی که با استناد به تاریخ توضیح داده می‌شوند درک کرد. توجه به خط سیر در نوشته‌های مورخان به‌عنوان دشمنی میان ایرانیان و تورانیان و بعدها ترک‌ها و اعراب می‌تواند نمونه‌ای برای این مسئله باشد. آن‌ها برای استناد این دشمنی به داستان‌ها و اساطیری چون داستان ضحاک، حسادت برادران با ایرج و جنگ ایرانیان با افراسیاب اشاره می‌کنند. گزاره‌هایی که مدام تکرار می‌شوند و با شرح و تفسیر در هر گفتمانی معنای منحصر به فردی را کسب می‌کنند. این معانی جدید نیز می‌تواند مجدداً در گفتمان‌های دیگری تکرار و تکثیر شوند.

محدودیت گزاره‌ها در گفتمان است که باعث به‌گردش درآمدن و حفظ گفتمان می‌شود. نخستین ساز و کار گردش گفتمان، تفسیر^۲ است. تفسیر، به‌خصوص در نقد ادبی در دانشگاه‌ها و

^۱. Rarefaction

^۲. Commentary

مدارس اهمیت زیادی دارد. کار کردن روی متون ارزشمند به پژوهشگران جایگاه ویژه‌ای می‌دهد. برعکس متونی که غیر معتبر شناخته می‌شوند به کنار گذاشته و بازیابی آن‌ها سخت می‌شود. فوکو در تعریف تفسیر تناقضی را آشکار می‌کند. اینکه تفسیر باید برای نخستین بار بگوید که چه چیزی با اینکه هرگز گفته نشده، پیش از این گفته شده است. مفسر با بازیابی گزاره‌ها از یک متن، معانی جدیدی را با توجه به شرایط تاریخی خود به آن قالب می‌کند و در عین حال باور دارد که این معانی جدید همان چیزی است که از منظر نویسنده بحث شده است. پس تفسیر به تولید گزاره در همان روابط پذیرفته‌شده گفتمان می‌پردازد.

تنظیم‌کننده دیگر گفتمان، رشته دانشگاهی است. رشته دانشگاهی مشخص می‌کند که چه روش‌ها، موضوعات، و گزاره‌هایی می‌توانند «حقیقت» داشته باشند. همچنین گزاره‌های جدید چگونه می‌توانند در گفتمانی معلوم مفصل‌بندی شوند و در عین حال دانش‌هایی که می‌توانند امکان‌پذیر باشند را طرد می‌کند. در قرون نوزده و بیست روش‌های مطالعاتی که در غرب برای شناخت فرهنگ نقاط تحت استعمار به کار گرفته می‌شد، به‌عنوان روش‌های پذیرفته‌شده در دانشگاه‌ها به دانشجویان داخلی و خارجی تدریس می‌شد. این دانشجویان نیز به کمک همین روش‌ها به شناخت فرهنگ‌های مختلف می‌پرداختند. آن‌ها سایر روش‌های بومی که تا پیش از این برای پژوهش و تألیف استفاده می‌شد را زیر سؤال می‌بردند و حتی دانشجویان بومی به شناخت فرهنگ خود با این روش‌ها روی آوردند. ضمن آنکه بسیاری از آن‌ها از نتایج تحقیقات غربی برای شناخت و تفسیر خود بهره بردند. مانند آنچه که در گذشته به نقل از آخوندزاده درباره شعرای ایرانی و مفاهیم به کار رفته در اشعار ایشان آورده شد.

و در نهایت فوکو از کمیابی گفتمان به‌عنوان یک «عامل محدودکننده» صحبت می‌کند. کمیابی باعث می‌شود که افراد گرایش داشته باشند در انتخاب موضوع صحبت‌ها و کلماتشان در قالب هنجارهای اجتماعی و فردی بمانند و همچنین امیال و نیازهای خود را نیز در محدوده‌ای مشخص نگه دارند. در نتیجه آنچه گفته می‌شود تا حدی قابل پیش‌بینی و در محدوده عوامل خاصی است (میلز، ۱۳۹۳: ۶۶).

مطالعه ایزه در تحلیل شکل‌گیری گفتمان، کمیابی گزاره‌ای است. با تعیین کمیابی، امکان تأویل گزاره مشخص می‌شود. «تحلیل شکل‌گیری گفتمانی، سنجیدن ارزش گزاره‌هاست. [...] ارزشی که سرشت‌نمای جایگاهی گزاره‌هاست، سرشت‌نمای قابلیت گردش و مبادله‌شان و سرشت‌نمای امکان



دگرگونی‌شان^۱. نه تنها در اقتصاد گفتمان‌ها بلکه به‌طور اعم در اداره منابع کمیاب. در چنین فهمی از گفتمان، گفتمان یک سرمایه به نظر می‌رسد - سرمایه‌ای متناهی، محدود، مطلوب و مفید - که قواعد پدیداری و نیز شرایط تخصیص و کاربست خود را دارد، سرمایه‌ای که در نتیجه از همان بدو وجود (و نه صرفاً در کاربردهای عملی‌اش) پرسش قدرت را پیش می‌کشد، سرمایه‌ای که ماهیتاً موضوع یک نبرد سیاسی است» (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۷۶-۱۷۷).

۲. اصل بیرونگی: با توجه به این اصل، گزاره به‌عنوان یک امر خارجی نسبت به سوژه واکاوی می‌شود. کسی که سخن می‌گوید؛ بیرون از گزاره قرار دارد. هر چند جایگاه او را گزاره مشخص می‌کند. بیرونگی نشان می‌دهد که گزاره در عین آنکه خودمختار است اما وابسته نیز هست. حتی ممکن است سوژه سخنگو از سوژه پدیدآورنده گزاره متفاوت باشد، مانند استفاده از نتایج پژوهش‌های ایران‌شناسی غربیان در نگارش تاریخ ایران به دست نویسندگان ایرانی. اما در عین حال انتخاب گزاره‌های این نویسندگان با توجه به گفتمان و حوزه گزاره‌پردازی خودشان صورت می‌گیرد. پس بیرونگی نشان می‌دهد که یک گزاره می‌تواند خارج از سوژه خود مطالعه شود.

۳. اصل انباشت: این اصل بر اساس سه مینا ساخته شده است. اول، گزاره‌ها به کمک شماری از پایه‌ها و تکنیک‌های مادی مثل کتاب و در نهادهایی مانند کتابخانه، همراه با وجود قانونی مثل اعتبار یک متن مذهبی یا حقوقی حفظ می‌شوند. این گزاره‌ها در تکنیک‌های گزاره‌ای به کار می‌روند یا از کردارهای گزاره‌ای دیگر مشتق می‌گردند و در مناسبات اجتماعی که خود به آن‌ها شکل می‌دهند، تغییر می‌کنند. یک گزاره پس از آنکه مجدداً به کار رفت همان ویژگی‌های قبلی را نخواهد داشت. با این حال بر زمینه‌ای قرار می‌گیرد که ماندگاری نام دارد.

دوم، این تحلیل همچنین مستلزم مطالعه گزاره‌ها در شکل افزوده‌مندی^۲ خاص آن‌هاست. در کنار یکدیگر قرار گرفتن گزاره‌ها (= افزوده‌مندی) در رشته‌های مختلف مانند تاریخ و زبان‌شناسی متفاوت است. افزون بر آن، این شکل‌های افزوده‌مندی یک بار برای همیشه و برای دسته معینی از گزاره‌های داده‌شده نیست. برای مثال، افزوده‌مندی گزاره‌ها در ایران‌شناسی ملی با ایران‌شناسی جهان ایرانی متفاوت است.

سوم، گزاره را باید در پدیده‌ای به نام «تکرار» مطالعه کرد. یک گزاره «درب‌گیرنده حوزه‌ای از عناصر پیشین است» که افزون بر آنکه نسبت به آن‌ها جایگاهی دارد، آن‌ها را نیز از نو سازماندهی و

^۱. یک گزاره می‌تواند جایگاه‌های متفاوتی در گفتمان‌های مختلف داشته باشد. این قابلیت گزاره است که در گفتمان‌های متعدد و حتی متضادی حاضر شود و معانی متفاوتی را ایجاد کند. این خاصیت گردش، مبادله و دگرگونی گزاره است.

^۲. Additivity

توزیع می‌کند. عناصری که آن‌ها را ممکن یا ضرور می‌داند از نو نمایان می‌شوند و آن‌هایی را که قابل سازگاری نیستند حذف می‌کنند. «گزاره، این گذشته گزاره‌ای را به‌منزله حقیقت کسب‌شده، رویداد روی‌داده، شکلی که می‌توان تغییر داد، ماده‌ای برای دگرگونی و موضوعی برای شناخت طرح می‌کند» (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۸۱-۱۸۲).

این سه اصل به کانون تحلیل دیرینه‌شناسی دانش، یعنی کشف بایگانی^۱ رهنمون می‌شوند. بایگانی دربرگیرنده تمام نظام‌های گزاره‌ها اعم از شرایط و عرصه پدیداری و امکان و حوزه کاربرد گزاره‌ای است. «بایگانی سیستم عمومی شکل‌گیری و دگرگونی گزاره‌هاست». بایگانی تفاوت میان گفتمان‌ها را نشان می‌دهد. در نتیجه «بایگانی» هم محلی برای انباشت گزاره‌هاست و هم با تحلیل بایگانی تفاوت گفتمان‌ها و زمان‌ها را می‌توان نشان داد. اینکه هر زمانی به ایجاد یک گفتمان متفاوت می‌انجامد. اگرچه گزاره‌ها در آن تکرار می‌شوند اما همان گزاره‌ها در آن گفتمان دیگر نیستند (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۸۹-۱۹۱).

در ایران‌شناسی ایرانی، گزاره‌های بسیاری از شرق‌شناسی، اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی غربی اخذ و تکرار شد. با اخذ این گزاره‌ها و کاربرد آن‌ها در گفتمان ایران‌شناسی ایرانی، دیگر این گزاره‌ها همان گزاره‌های گفتمان‌های مذکور نیستند. آن‌ها با هویت ابژه و سوژه در هم آمیخته شده‌اند و جنبه‌های ملی یا احساسی پیدا کرده‌اند. همچنین گفتمان‌های ایران‌شناسی ایرانی در زمان‌ها و شرایط تاریخی خاص ایران جایگزین یکدیگر شده‌اند که در عین تفاوت داشتن با هم، وامدار یکدیگر نیز هستند.

با مقایسه دیرینه‌شناسی با سایر روش‌های تاریخ علم، چهار عرصه تخصیص تازگی، تحلیل تناقض‌ها، توصیف‌های قیاسی و شناسایی دگرگونی‌ها از ویژگی‌های متمایز این روش است. به‌خصوص در تحلیل دانش ایران‌شناسی ایرانی، شناسایی دگرگونی‌ها از اهمیت بسزایی برخوردار است. آنچه که نشان می‌دهد «وقتی یک شکل‌گیری گفتمانی با یک شکل‌گیری دیگر جایگزین می‌شود به معنای آن نیست که کلّ یک جهان از ابژه‌ها، گزاره‌پردازی‌ها، مفاهیم و انتخاب‌های نظری کاملاً جدید ظهور می‌کند. بلکه به معنای آن است که یک دگرگونی عمومی نسبت‌ها روی داده است. اما این دگرگونی لزوماً همه عناصر را تغییر نمی‌دهد؛ به معنای آن است که گزاره‌ها از قواعد جدید شکل‌گیری پیروی می‌کنند اما به معنای آن نیست که همه ابژه‌ها یا مفاهیم، همه گزاره‌پردازی‌ها یا همه انتخاب‌های نظری ناپدید می‌شوند. برعکس بر مبنای این قواعد جدید می‌توانیم پدیده‌های پیوستگی، بازگشت و تکرار را توصیف و تحلیل کنیم» (فوکو، ۱۳۹۲: ۲۵۰).



پیشینه مطالعه تاریخ دانش ایران شناسی

ایران‌شناسی بیش و پیش از آنکه یک رشته دانشگاهی باشد، مجموعه‌ای از مقالات، کارهای پژوهشی و تألیفات علمی در زمینه ایران است که در مجلات، کنگره‌ها، همایش‌ها، یادواره‌ها و نامواره‌ها با عناوینی چون مطالعات ایرانی، پژوهش‌های ایرانی، ایران‌شناسی، تحقیقات ایرانی و از این قبیل گرد آمده‌اند. این مقالات و دستاوردهای پژوهشی، زمینه‌های متعدد از زبان‌شناسی گرفته تا معارف و دین را در بر می‌گیرد.

با این حال از همان ابتدای شکل‌گیری واژه ایران‌شناسی، تاریخچه فعالیت‌های پژوهشی خاصی در ذیل این عنوان دسته‌بندی شد که بر تعیین مرزهای ایران‌شناسی تأثیر داشته است. این تاریخچه چه درباره کارهای پژوهشی غیرایرانیان و چه ایرانیان در یک نکته، مشترک است و آن وامدار بودن ایران‌شناسی به غرب و به‌عنوان زیرشاخه‌ای از شرق‌شناسی است. به این ترتیب، قسمت مهمی از عمر ایران‌شناسی زیر سایه تحولات شرق‌شناسی و نگاه‌های رایج به آن می‌گذرد. از چگونگی شکل‌گیری آن به‌عنوان بخشی از دانشکده‌های زبان‌های شرقی در اروپا تا مستقل شدن آن به‌عنوان یک عرصه مطالعاتی در انستیتوهای خاورشناسی جهان.

توجه به زبان و ادبیات فارسی در سنت شرق‌شناسی باعث شده تا افشار (۱۳۵۷) هم به هنگام ارائه تاریخی از مطالعات فرهنگ ایرانی توسط ایرانیان نقطه آغاز کار خود را آشنایی با روش تحقیق آکادمیک، یعنی روش‌های تحقیقاتی که در محافل علمی و دانشگاه‌های غربی برای مطالعات زبان‌شناسی، علوم انسانی و اجتماعی به کار می‌رفت، در پژوهش‌های ادبی و تاریخی قرار دهد. او سه دوره را مشخص می‌کند: دوره اول با سفر محمد قزوینی به اروپا آغاز می‌شود. سفر علامه قزوینی به انگلستان در سال ۱۳۲۲ ق رخ داد. او در این سفر به نسخ خطی فارسی و منابع پژوهشی غرب در کتابخانه‌های اروپایی دسترسی یافت، با مستشرقان آشنا شد و متون مهم فارسی را با همکاری ادوارد براون به روش مقابله و تصحیح منتشر کرد.

دوره دوم، از ۱۳۳۴ ق با انتشار مجله کاهو در برلین شروع می‌شود. با انتشار این مجله، ایرانیان با نوشته‌ها و تحقیقات مستشرقان آشنا می‌شوند. در دوره دوم انتشار مجله کاهو، یعنی از ۱۳۳۸ ق این امکان فراهم می‌شود تا مقالات تاریخی و ادبی به قلم نویسندگان ایرانی در این مجله چاپ شود. در همین زمان است که نشریات دیگری مثل دانشکده و ایرانشهر نیز درباره زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات «جدی» ادبی، مقالاتی را منتشر می‌کنند. در اواخر این دوره، اولین نهادهای مرتبط مثل انجمن آثار ملی (۱۳۰۱) و کمیسیون معارف (۱۳۰۲) تأسیس می‌شوند. همان‌طور که پیداست این نهادها با آثار مادی و تاریخی، بیش از آثار معنوی سر و کار داشتند.

دوره سوم، دوره بنیان‌گذاری کنگره فردوسی و آغاز به کار دانشکده ادبیات (۱۳۱۳ش) و ایجاد فرهنگستان ایران (۱۳۱۴) است. این مؤسسات و نهادها با تمرکز بر ادبیات شکل گرفتند. دولت به شکل مستقیم در امر ایران‌شناسی سرمایه‌گذاری می‌کند و از طریق آن به دنبال پیشبرد سیاست‌های فرهنگی خود است.

در تقسیم‌بندی دیگری افشار (۱۳۴۹)، تاریخ تحقیقات ایرانی را به پنج مرحله تقسیم می‌کند که سه مرحله اول آن در بطن شرق‌شناسی است و دو مرحله آخر به فعالیت‌های ایرانیان و ایران‌شناسی به معنای اخص آن، اختصاص دارد. دوره اول از ابتدای آشنایی یونانیان و رومیان با ایران تا قرن هجدهم را در بر می‌گیرد. در این دوره، سیاحان اروپایی از ایران بازدید می‌کردند و آثار خود را در قالب سفرنامه و کتب ادبی منتشر می‌نمودند.

دوره دوم با حضور استعماری انگلیس و کمپانی هند شرقی در هند و انتشار متون فارسی و تألیف آثار درباره زبان فارسی آغاز می‌شود و تا دوره نگارش آثار تحقیقی درباره ایران در زمینه‌های گوناگون، یعنی دوره سوم ادامه می‌یابد. در همین دوره پژوهش‌های مختلفی درباره ایران در عرصه‌های زبان‌شناسی، تاریخی، جغرافیایی و مذهبی صورت می‌گیرد. در کنار آن کشفیات باستان‌شناسی با پیشتازی آلمان‌ها، میراث مادی ایران باستان را در تاریخ مطرح می‌کند.

از دوره چهارم، حضور ایرانیان در تحقیقات ایرانی پررنگ می‌شود. این دوره همراه با ورود کسانی مثل تقی‌زاده، علامه قزوینی و پورداوود به اروپا و آشنایی آن‌ها با روش‌های نوین تحقیق غربی، مستشرقان و منابع و مراجع علمی جدید درباره فرهنگ و فرهنگ‌شناسی است. در ادامه این دوره، افرادی هم داخل ایران با استفاده از الگوهای پژوهشی غرب به مطالعه ایران پرداختند. دانشگاه تهران محل تربیت نسل جدیدی از پژوهشگران با شیوه‌های نوین پژوهشی بود.

دوره پنجم، زمانی است که ایران‌شناسی به‌طور کامل از شرق‌شناسی مستقل شد و ایرانیان در آثار تحقیقی از خود مهارت و دانش کافی نشان دادند. به‌زعم افشار، ارتباط میان سیاست و فرهنگ در ایران‌شناسی، پس از جنگ دوم جهانی در ایران عمیق‌تر شد. از این زمان ایران هم در کنار کشورهای غربی بورس تحصیلی برای دانشجویان خارجی در زمینه پژوهش‌های ایرانی در نظر می‌گیرد. برای چاپ و نشر پژوهش‌ها، نسخ خطی، فهرست‌نویسی و غیره، بودجه‌ای را در نظر می‌گیرد و در نتیجه شناخت ایران به شکل تخصصی‌تر در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی ایران پیگیری می‌شود و ایران جایگاهی در تولید علوم مرتبط با خود به دست می‌آورد.

با اهمیت یافتن ایران‌شناسی برای دولت و برگزاری همایش‌های متعدد با موضوع ایران‌شناسی در مراکز تحقیقی و دانشگاه‌های ایران، شجاع‌الدین شفا (۱۳۴۸)، اثری دایره‌المعارف‌گونه با حمایت کتابخانه پهلوی برای معرفی مراکز ایران‌شناسی و کتابخانه‌های تخصصی نسخ خطی فارسی در



سراسر جهان تألیف می‌کند. شفا در مقدمه کتاب جهان‌شناسی از «سنت پرافتخار دویست ساله غرب» نام می‌برد. سنتی که موضوعات مختلف «تاریخ، مذهب، زبان‌شناسی، هنر، فلسفه، علم و ادب و باستان‌شناسی» ایران را مطالعه می‌کند. او در تعریف زمینه‌های مطالعاتی ایران‌شناسی چنین می‌نویسد:

«آنچه در جهان علم و تحقیق کنونی بشری «علم ایران‌شناسی» نام گرفته است، بر شناسایی هرچه بیشتر همین ارزش‌های فرهنگی و مدنی ایران متکی است. هدف از مطالعه دقیق هزاران سند باستانی ایران که به زبان‌های مختلف به دست آمده است و می‌آیند، مطالعه در زبان‌های متعدد ایرانی، مطالعات فراوان باستان‌شناسی در ایران، مطالعه در علم و ادب و فلسفه و عرفان و در معماری و هنر دوران اسلامی ایران، مطالعه در جنبه‌های اجتماعی تاریخ ایران، مطالعات دقیق در هزاران نسخه خطی فارسی در سراسر جهان و چاپ متون مطالعه‌شده و انتقادی آن‌ها، همه این است که این تمدن و فرهنگ عظیم و انسانی هرچه روشن‌تر و کامل‌تر در معرض شناسایی بشر امروز قرار گیرد» (شفا، ۱۳۴۸: ۳۴).

شفا نیز چون افشار باور داشت، حضور دانشمندان ایرانی در جهان‌شناسی کانون ایران‌شناسی جهان را در آینده به ایران منتقل می‌کند. هدف مطالعات ایرانی که پس از جنگ جهانی دوم در ایران انجام گرفت، نیز همین بود. علاوه بر اینکه ایران‌شناسان ایرانی می‌خواستند نقش پررنگ ایران را در تمدن جهانی نشان دهند؛ دولت‌ها و نهادهای علمی نیز به دنبال انتقال حوزه مطالعات ایرانی و جذب پژوهشگران از سراسر جهان به داخل ایران بودند. این هدف، مخصوصاً پس از گسترش نگرش انتقادی نسبت به اهداف استعماری غرب از خلال شرق‌شناسی، مورد توجه بیشتر قرار گرفت.

هم‌زمان با جلب توجه دولت و مجامع علمی ایران به ایران‌شناسی، در سطح جهانی و در حوزه شرق‌شناسی سنتی نیز تغییراتی دیده شد. تکمیل همایون (۱۳۷۱)، در مقاله‌ای، کنگره‌های خاورشناسی را از ابتدا یعنی از سال ۱۸۷۳ تا آخرین کنگره خاورشناسی در سال ۱۹۷۳ واکاوی و خط مشی و وقایع این کنگره‌ها را به سه دوره مجزاً تقسیم کرده است. دوره اول از ۱۸۷۳ تا ۱۹۱۲ (آغاز جنگ جهانی اول) زمانی است که استعمار در شکل کهنه خود سعی در اعمال حاکمیت و سلطه بر شرق دارد. لزوم شرق‌شناسی بیشتر برای اداره شرق است و شرکت‌کنندگان این کنگره‌ها، اکثراً اشراف و کارگزاران اروپایی در مستعمرات آسیایی و آفریقایی هستند. مطالعات صورت گرفته نیز متأثر از جو علمی دانشگاه‌های غربی مثل نژادشناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی است.

دوره دوم، بازه زمانی بین دو جنگ را در بر می‌گیرد. با اینکه در این دوره کوتاه ده ساله از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۸، تنها چهار کنگره برگزار شد ولی از کشورهای شرقی تعداد بیشتری در آن‌ها

شرکت کردند. مسائل نژادی مثل سابق مطرح نشد و جای آن را مسائل ملی و سیاست ساخت کشورهای جدید گرفت. دوره سوم، از ۱۹۴۸ (پس از جنگ دوم جهانی) تا ۱۹۷۳ آخرین کنگره شرق‌شناسی را در بر می‌گیرد. در این دوره مسائل جدیدی به علت پیشرفت‌های علمی مطرح شدند. توجه و علاقه‌ای هم نسبت به مطالعات تاریخ، اجتماع و ادبیات واحدهای کوچک‌تر، به صورت مستقل از واحدهای بزرگ‌تر فراگیر شد. مطالعاتی مثل کردشناسی، بلوچ‌شناسی، شناخت اقوام آسیای مرکزی و قفقاز که در راستای سیاست‌های تجزیه واحدهای فرهنگی بزرگ بود.

کنگره‌های خاورشناسی دوره آخر بیشتر در قالب استعمار نو به مسائل خاورزمین می‌پرداخت و «اندک اندک خاورشناسی در مسیر علوم اجتماعی و دانش‌های انسانی گام برمی‌دارد». از این زمان است که حضور شرکت‌کنندگان شرقی افزایش چشمگیری پیدا می‌کند. سمت و سوی کنگره خاورشناسی به مسائل استعماری در نهایت به عمر آن پایان می‌دهد. در آخرین کنگره انتقادات زیادی به شیوه برگزاری و اهداف استعماری پشت پرده آن وارد می‌شود. پس از سال ۱۹۷۳، کنگره‌های خاورشناسی دیگر نه به این نام بلکه با نام‌های منطقه‌ای ادامه پیدا می‌کنند. در همین دوره زمانی است که در ایران با حمایت دولت، همایش‌های ایران‌شناسی برگزار شد. یک دوره کنگره تحقیقات ایرانی از سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰) هر ساله تا سال ۱۳۵۷ برپا گشت.

درباره شرق‌شناسی، آثار و نتایج و اهداف آن با دیدگاه انتقادی، آثار زیادی در چند دهه اخیر تألیف شده است. ابعاد مختلف امپریالیسم و نوامپریالیسم در شرق‌شناسی مورد توجه قرار گرفته و این باور شکل گرفته است که در استفاده از نتایج مطالعات شرق‌شناسی باید جانب احتیاط و نقد را نگه داشت. استفاده از نتایج تحقیقات مستشرقان بدون در نظر گرفتن اهداف و جهت‌گیری‌های سیاسی آنان، عاقلانه و علمی نیست.

یکی از ایرانیانی که به شرق‌شناسی با دید انتقادی نگریسته، جلال آل احمد است. درست زمانی که اعتراضات به نحوه تفکر شرق‌شناسی در آگاهی شرقیان از خود بالا گرفته بود، اندیشمندان شرقی به انتقاد از شرق‌شناسی پرداختند. شعاع این انتقادات تا امروز نیز ادامه دارد (آل احمد، ۱۳۸۴).

یکی از آثار انتقادی از شیوه مستشرقان شرق‌شناسی ادوارد سعید (۱۳۸۶) است. سعید از روش پژوهشی فوکو برای مطالعه معرفت‌شناختی دانش شرق‌شناسی استفاده کرده است. سعید در مطالعه تاریخ شرق‌شناسی آن را با مفهومی از مشرق‌زمین پیوند می‌زند که در طول حیات اروپاییان همواره به‌عنوان دیگری حاضر بوده است و مفهوم متقابل و مغایری در زمینه «اندیشه‌ها و خصوصیات و تجربیات تاریخی» در برابر اروپا دارد. شرق‌شناسی به تعبیر فوکویی آن یک گفتمان است که از نهادهای غیرگفتمانی مثل شیوه‌های استعماری هم استفاده می‌کند (سعید، ۱۳۸۶: ۲۰).



سعید از سه مفهوم وابسته به یکدیگر در شرق‌شناسی صحبت می‌کند. نخستین مفهوم شرق‌شناس به معنای آن کسی است که دربارهٔ مشرق‌زمین مطالعه و تحقیق می‌کند (سوژه). این مفهوم در دهه‌های اخیر با رواج اصطلاحات «پژوهش‌های شرقی» یا «پژوهش‌های منطقه‌ای» کمتر به کار می‌رود ولی همچنان در نهادهای پژوهشی و دانشگاهی با همان تزا و نظریه‌ها در خصوص شرق پابرجاست (سعید، ۱۳۸۶: ۲۰ - ۲۱). دومین مفهوم به اسلوب اندیشیدنی برمی‌گردد که در شرق‌شناسی از پایه تفاوت میان شرق و غرب را پذیرفته و این تفاوت‌ها را در چارچوب معرفت‌شناختی خاصی استوار ساخته است. این چارچوب معرفت‌شناختی بر تمامی آثاری که دربارهٔ مشرق‌زمین اعم از ادبی، هنری، پژوهشی و علمی پدید آید، حاکم است. سومین مفهوم که سعید عقیده دارد بیش از دو مفهوم دیگر به تعریف فوکو از گفتمان نزدیک است، «شیوهٔ غربی برای سلطه بر مشرق‌زمین و تغییر ساختار آن و اعمال قدرت بر آن» است. در این مفهوم، شرق‌شناسی بر ابژه خود سلطه می‌یابد و آن را به‌گونه‌ای تغییر می‌دهد که تبدیل به آن چیزی شود که مد نظر اوست. از نظر سعید، هدف شرق‌شناسی اعلام برتری غرب بر شرق بوده و در این راستا تمام امکانات خود را به کار گرفته و شرق را هم‌راهِ به پذیرش این مسئله و حتی تغییر خود در مرتبه‌ای پست‌تر از غرب ساخته است (سعید، ۱۳۸۶: ۱۱۳).

سعید در شرق‌شناسی به واکاوی بایگانی نیز می‌پردازد تمامی گزاره‌هایی که سرمایه شرق‌شناسی را شکل داده‌اند، با تکرار خود اهداف سلطه را در شرق‌شناسی پیاده کرده‌اند. هدف سعید آن است که نشان دهد چگونه در قرن هجدهم با گسترش اهداف استعماری، مشرق‌زمین به‌عنوان ابژه در مطالعات دانشگاهی و موزه‌ها دوباره سازماندهی شد و زیست‌شناسی، زبان‌شناسی، نژادها، تاریخ جامعهٔ بشری و کل کائنات، تئوری‌های جامعه‌شناختی در خصوص رشد و توسعه، انقلاب و هویت فرهنگی و مذهبی همگی یک اصل را پذیرفته بودند و آن برتری اروپاییان بر شرقیان بود. او بایگانی شرق‌شناسی را سنتی متعلق به پیش از قرن نوزدهم و در دورهٔ اوج فعالیت‌های استعماری می‌داند. این بایگانی تمام اندیشه‌ها دربارهٔ شرق را شکل می‌دهد. رفتار مشرق‌زمینیان را توضیح می‌دهد و به اروپاییان امکان می‌دهد که با مشرق‌زمینیان «همچون یک پدیدهٔ دارای خصوصیات نظم‌یافته روبه‌رو شوند» و بتوانند بر موضوع شناخت خود اثر بگذارند (سعید، ۱۳۸۶: ۲۶ - ۲۸ و ۷۳).

سعید اظهار می‌دارد؛ شرق‌شناسی بیشتر از آنکه به جهان شرق مربوط باشد به جهان خود «ما» ارتباط دارد. آنچه به گفتمان شرق‌شناسی شکل می‌بخشد از «رهگذر بده و بستان با انواع مختلف قدرت است». «قدرت سیاسی چنان‌که توسط یک دستگاه حاکمهٔ استعماری یا امپریالیستی اعمال می‌شود قدرت ذهنی و اندیشه‌ای (از گونهٔ علوم برتری مانند زبان‌شناسی تطبیقی، کالبدشناسی تطبیقی، یا هر یک از سایر علوم) که به کار تطبیق بر روش‌ها یا خطوط مشی سیاسی و جز آن

می‌خورند)، قدرت فرهنگی (مانند اصول کهن و پابرجای حاکم بر سلیقه‌ها، ارزش‌ها و نوشته‌ها) و قدرت اخلاقی (از قبیل افکاری در این خصوص که «ما چه می‌کنیم» و «آن‌ها» کدام یک از کارهایی را که ما انجام می‌دهیم نمی‌توانند انجام دهند یا دریابند)» (سعید، ۱۳۸۶: ۳۴).

انتقادی که معمولاً به کارهایی که از روش فوکو استفاده می‌کنند، وارد است نسبی‌گرایی حاکم بر آن‌هاست. اگر یک تصویر درست و واقعی از موضوع شناخت وجود ندارد و این تصویر در میان گفتمان ساخته و القا می‌شود پس نمی‌توان هیچ‌گاه از یک واقعیت بیرونی صحبت کرد، چرا که هر تصویری که ارائه شود چه حتی از جانب موضوع شناخت باشد، تصویری برساخته در گفتمان است. به قول سعید اگر شرق به حرف آید جز گزاره‌های شرق‌شناسی درباره خود سخن دیگری نخواهد گفت. پس تلاش برای شناخت حقیقت با زیر سؤال بردن گفتمان کار بیهوده‌ای است (بیانی، ۱۳۹۹).

با این حال با دقت بیشتر روی برخی گزاره‌هایی که از شرق‌شناسی به سنت‌های خودشناسی شرقی منتقل شده‌اند، درمی‌یابیم که در این گفتمان‌های جدید، این انتخاب‌ها بر مبنای اهداف خاصی صورت گرفته‌اند که این اهداف نیازهای جامعه شرقی بوده‌اند. اگر گفتمان ایران‌شناسی از حدود جنگ اول جهانی در ایران شکل گرفت و با تلاش برخی روشنفکران آثاری در این زمینه پدید آمد، این آثار تنها به قصد بازگویی گزاره‌های شرق‌شناسی ایجاد نشدند؛ بلکه دلیل وجود آن‌ها در خود جامعه و مسائل آن بود. از این جهت است که در تعریف دانش ایران‌شناسی در ایران تنها نباید به شرق‌شناسی توجه کرد، بلکه باید دید از چه زمانی تلاشی برای خودشناسی در میان ایرانیان صورت گرفت و چرا این تلاش آغاز شد.

زرشناس (۱۳۹۱) در کتاب *درآمدی بر ایران‌شناسی سده بیستم* کرده است تا تاریخچه مختصری از هر دو جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی ایرانی ارائه دهد. او سرآغاز ایران‌شناسی را با مطالعات زبان‌شناسی در اروپا گره زده است. زرشناس در این کتاب نشان داده است که چگونه توجه به شرق در عصر میانی اروپا و حاکمیت کلیسا باعث ترجمه آثار عربی و در پی آن فارسی به لاتین شد. با تأسیس کمپانی‌های هند شرقی برای به دست آوردن ثروت شرق، یادگیری زبان‌های شرقی و لزوم شناخت از فرهنگ شرقی راه را برای تحقیقات بعدی با حمایت‌های مالی دولت‌ها و کمپانی‌ها باز کرد. به نظر زرشناس، ایران در جهت اهداف استعماری غرب سؤال‌ی شد و ایران‌شناسی پدید آمد ولی امروز افزایش آگاهی و بیداری قومی و گسترش روزافزون دامنه نفوذ و نظارت دولت، ایران‌شناسی را به عرصه سیاست‌های داخلی کشانده است.

او زبان فارسی را نقطه ثقل مسائل ایران‌شناسی می‌داند و از این منظر تاریخ ایران‌شناسی و گسترش آن را از غرب تا شرق دور مطالعه می‌کند. در واقع به‌غیر از مختصری از فعالیت‌های باستان‌شناسی، بیشتر تألیفات و نهادهایی معرفی شده‌اند که با زبان فارسی سر و کار دارند. البته توجه



به زبان‌شناسی و زبان فارسی یک سنت در شرق‌شناسی و ایران‌شناسی است. این سنت در شناخت تاریخچه ایران‌شناسی ایرانی نیز خود را نشان داده است. به طوری که در اکثر آثاری که از ایران‌شناسی ایرانی صحبت می‌کنند نقطه شروع فعالیت‌های انجام‌شده از زبان و ادبیات فارسی است.

اگرچه باید اذعان داشت که توجه به زبان فارسی در شرق‌شناسی به شکل‌گیری و پرسمانی شدن ایران‌شناسی و ایران منجر شد؛ ولی در ایران‌شناسی ایرانی، توجه به تاریخ بود که به سؤال از ایران و خودشناسی انجامید. در اواخر قرن نوزدهم تاریخ به ابزاری برای شکل دادن به ملیت ایرانی تبدیل شده بود. رضا ضیاء ابراهیمی (۱۳۹۹)، در کتاب *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی*، نشان می‌دهد که ملی‌گرایی شکل گرفته در اوآن مشروطه به راهبرد اصلی دولت پهلوی تبدیل شد. این ملی‌گرایی مفاهیم خود را از شرق‌شناسی و نژادپژوهی اروپایی درباره اقوام آریایی وام گرفته بود. آنچه که بعدها در تلاش برای بازگشت به ایران باستان و دوره خلوص نژادی در سیاست‌های فرهنگی دولت خود را بازیافت.

استفاده از شرق‌شناسی در این دوران، یک تاریخ‌نگاری ملی را برای ایرانیان پدید آورد که تاریخ ایران و ایرانیان را از قالب تاریخ اسلام و سلاطین فرس درآورد و به تاریخ یونان و اروپا پیوند زد و سبکی از ناسیونالیسم ایرانی را رواج داد که *هسائ ابراهیمی* به آن ناسیونالیسم بی‌جاساز می‌گوید؛ ناسیونالیسمی که ایران را از منطقه و تاریخ آن جدا کرد و با اروپا و فهمی سطحی از تجدد اروپایی پیوند زد. البته همان‌طور که خود نویسنده می‌گوید، این تنها یک نوع از ناسیونالیسم موجود در جامعه ایران بوده است و هم‌عرض با آن ناسیونالیسم‌های دیگری هم وجود داشتند که در دوره‌های بعد خود را نشان دادند.

در پژوهش‌هایی که تاکنون به تاریخ دانش ایران‌شناسی و یا اندیشه خودشناسی ایرانیان پرداخته‌اند، عمده توجه به تألیفات داخل ایران سیاسی (کشور ایران) بوده است و به ایران به معنای یک مفهوم فرهنگی و دربرگیرنده واحدهای سیاسی گوناگون کمتر توجه شده است و از این منظر ایران‌شناسی را در بستر جغرافیای سیاسی ایران و اندیشمندان آن مطالعه کرده است. در صورتی که اگر ایران را به‌عنوان یک کل فرهنگی در نظر بگیریم چاره‌ای جز مطالعه نظرات سایر اندیشمندان فرهنگی (که حتی گاهی با عناوینی جز ایران‌شناس شناخته شده‌اند) نداریم. در این کتاب سعی شده است دیدگاه‌های ایران‌شناسان ایرانی در کنار سایر اندیشمندان جهان ایرانی درباره فرهنگ (تاریخ و زبان فارسی) ایرانی مطرح، تطبیق و مقایسه شود تا قواعد حاکم بر گفتمان‌های ایران‌شناسی که مسیر شناخت ایران را در ادوار گوناگون مشخص کرده‌اند، به دست آید.